در ستایش همه رویاهایی که آوردی!

(معرفی ۱۰ فیلم ماندگار از رابین ویلیامز)

شهاب حبیبی | آدم‌ها بیش از آن‌که بدانند بر زندگی هم تاثیر گذارند. هنرمندها در این میان، بیشتر از دیگران بر جهان اطراف خود و آدم‌های درونش تأثیر می‌گذارند. این «تاثیرات پروانه‌ای» گاهی آن‌قدر زیاد می‌شوند که باعث می‌شود یک نفر، یک انسان، یک هنرمند، به‌تنهایی بتواند زندگی میلیون‌ها میلیون انسان دیگر را تحت‌تأثیر قرار دهد و به قول آن طرفی‌ها، «لمس» کند. رابین ویلیامز، برای من و میلیون‌ها انسان دیگر، از جنس همین افراد بود. یک «هنرمند» به معنای واقعی، که فراتر از یک «بازیگر» بود. نقش‌آفرینی‌های به‌یادماندنی و جاودانه، صداپیشگی‌های بی‌نقص و پر از خلاقیت و هزاران دقیقه مصاحبه، برنامه تلویزیونی، تاک‌شو و استندآپ کمدی، در کنار شخصیتی دوست‌داشتنی، مهربان و سرشار از حس طنز و خلاقیت، رابین ویلیامز را بدل به یکی از اسطوره‌های جاودان سینمای کمدی معاصر کرد. هنرمندی که بی‌شک نامش بعدها -و حتی از سال‌ها قبل از درگذشت غم‌انگیزش- می‌تواند و باید، در کنار نام‌هایی چون چارلی چاپلین، استن لورل، پیتر سلرز و ده‌ها نام گرانقدر دیگر قرار بگیرد. بزرگانی از جنس «خنده» و «عشق به انسانیت».

این نوشته، صرفا ادای دینی است به مردی که برای من- مانند میلیون‌ها نفر دیگر- مجموعه‌ای لحظات زیبا و فارغ از غم را به ارمغان آورد؛ هنرمندی که نقش‌آفرینی‌های کم‌نظیرش در هر ژانری، بی‌شک در سینمای جهان جاودانه خواهد شد و تا روزی که انسان‌ها بخندند، از او یاد خواهند شد.

این ۱۰ پیشنهاد -به ترتیب سال ساخت- تنها مجموعه‌ای از این نقش‌آفرینی‌های ماندگار هستند. این ۱۰ عنوان، از میان حدود یکصد عنوانی که رابین ویلیامز به‌عنوان بازیگر در آنها حضور داشته انتخاب شده است و امیدوارم با مطالعه آنها و تماشای عناوین معرفی‌شده و معرفی آن به دیگران، در ادامه داشتن این «تاثیر پروانه‌ای» نقش داشته باشید.

رابین ویلیامز هست. تا زمانی که خنده هست، تا زمانی که انسان هست. رابین ویلیامز.

۱۹۸۷- Good Morning, Vietnam

این فیلم درواقع اولین کمدی مهم و پرسروصدای ویلیامز در سینمای جهان بود. او در این فیلم در نقش یک دی. جی ایستگاه رادیویی، برای روحیه دادن به سربازها، راهی یکی از جبهه‌های درگیری با ویتنام می‌شود و مشغول اداره کردن یک ایستگاه رادیویی در جنگ می‌شود. این کار در آن سال‌ها بسیار متداول بود -گویا هنوز هم هست- ولی راه و روش آدرین (رابین ویلیامز) با همتاهای دیگرش فرق دارد. «صبح به خیر ویتنام» گفتن‌های او در این فیلم هنوز هم در فرهنگ عامه مردم آمریکا رواج دارد و موفقیت این کمدی به کارگردانی بری لوینسون بیش از هرچیز مدیون نقش‌آفرینی استثنایی او بود. نقشی که کاندیدای اسکار و برنده گلدن گلوب شد. یک کمدی تلخ درباره جنگ و از صلح!

۱۹۸۹- Dead Poets Society

فیلمنامه برنده اسکاری تام اسکولمن، نظرات بسیار متفاوتی را برانگیخت. داستان مدرسه‌ای اشرافی که با نظم و دیسیپلین خاصی اداره می‌شود. مقرراتی غیرقابل انعطاف که با ورود یک معلم جدید به نام جان کیتینگ که سرشار از شورِ زندگی است تغییر می‌کند. داستان فیلم، واکنش‌های متفاوتی را در پی داشت. از انتقادهایی در مورد ریتم و کند بودن و حوصله سربر بودن آن، تا بالا بردنش در حد یک شاهکار. انصافا، فیلم «انجمن شاعران مرده»، در بعضی جاها ریتم کندی دارد، اما پیکربندی قوی داستان، در کنار نقش‌آفرینی کم‌نقص ویلیامز، اثر را به کاری ماندگار و قابل تحسین بدل می‌کند. آنچنان که شاید شما هم در پایان فیلم به احترام جان کیتینگ، روی میز بروید و به او و نگاه متفاوتش به زندگی ادای احترام کنید. آن گونه که دوست داشت: کاپیتان، اوه کاپیتانِ من.

۱۹۹۰- Awakenings

رابین ویلیامز در این فیلم در نقش دکتر مالکوم سِیر، در مقابل یکی از اسطوره‌های بازیگری (رابرت دنیرو) ایفای نقش می‌کند. دکتر سِیر در کلینیکی کار می‌کند که ده‌ها بیمار مبتلا به کاتاتونیک در آن نگهداری می‌شوند. بیمارانی که سال‌ها و ده‌هاست که فقط زنده هستند و گویی در تمام ساعات، دقایق و ثانیه‌ها، خواب‌هایی هستند با چشمانی بیدار. بدون کمترین اطلاعی از محیط اطراف. ویلیامز در نقش آفرینی سرشار از احساس، در چندین سکانس به‌یادماندنی، بِده بستان‌های زیبا و جذابی با دنیرو یی دارد که پس از ده‌ها از «خواب» توسط دکتر بیدار شده است.

۱۹۹۱- Hook

باز هم ویلیامز در کنار یکی دیگر از اسطوره‌های بازیگری، داستین هافمن. فانتزی تحسین شده اسپیلبرگ براساس داستان پیتر پن، همان قدر سرشار از میل به زندگی و زنده نگه داشتن کودک درون است، که تک‌تک عناصرش. بازی به یادماندنی ویلیامز در نقش پیترپن، در کنار مجموعه‌ای بازیگران بزرگ (هافمن، جولیا رابرتز، مگی اسمیت، باب‌هاسکینز)، این اثر را به یکی از خانوادگی‌ترین آثار ویلیامز بدل کرده است. اثری در ستایش کودکی، رویا و فانتزی. صحنه‌های «غذا خوردن» و «رنگ بازی»، از آن دست سکانس‌هایی هستند، که نمی‌شود فراموششان کرد.

۱۹۹۲- Aladdin

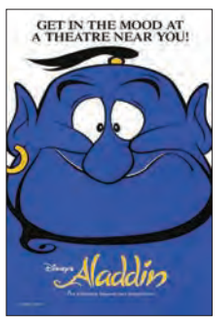

یکی از موفق‌ترین انیمیشن‌های دیزنی، بدل به یکی از مهم‌ترین و عجیب‌ترین صداپیشگی‌های تاریخ سینما تا به امروز شد. ویلیامز در نقش جینی (غول چراغ جادو) در نسخه به‌روزشده داستان کلاسیک علاءالدین، بی‌شک یکی از به‌یادماندنی‌ترین کاراکترهای تاریخ انیمیشن است. صداپیشگی دست‌نیافتنی ویلیامز در این موزیکال، بی‌شک یکی از به‌یادماندنی‌ترین آثار این هنرمند است. مجموعه از صداسازی‌ها و تقلید صداهای افراد معروفی چون آرنولد شوارتزنگر، گروچو مارکس، رابرت دنیرو تا جک نیکلسون در کنار خلاقیت بی‌بدیل ویلیامز، این اثر را به یکی از بهترین‌های او بدل می‌کند. جالب است بدانید در مجموع بیش از ۱۶ ساعت صدا از ویلیامز و جوک‌های تمام‌نشدنی‌اش ضبط شد که نهایتا تنها حدود ۳۰ دقیقه از آنها در فیلم استفاده شده است. شخصا امیدوارم روزی این مجموعه ارزشمند، در دسترس همگان قرار بگیرد.

۱۹۹۳- Mrs. Doubtfire

بعضی بازیگرها، برای بعضی نقش‌ها ساخته شده‌اند. همان‌طور که سخت می‌توان مک مورفی دیگری را جز جک نیکلسون تصور کرد، یا دون کورلئونه‌ای غیراز براندو، تصور خانم داوت فایر دیگری جز رابین ویلیامز، بسیار مشکل است. داستان مردی که برای نزدیک ماندن به فرزندانش که پس از طلاق حق حضانتشان را از دست داده است، دنیل هیلارد را وامی‌دارد که در قالب یک پیرزن مهربان و خانه‌دار، به استخدام همسر سابقش دربیاید. نقش‌آفرینی ویلیامز در قالب یک زن را شاید فقط بتوان با داستین هافمن در توتسی مقایسه کرد. حتی تلاش‌های مشابه و البته تحسین‌برانگیز بازیگران بزرگی چون جان تراولتا (در فیلم اسپری مو) نیز، فاصله قابل مشاهده‌ای با این نقش‌آفرینی بی‌نقص دارند. چه حیف که تمام رویاهای ما برای دیدن قسمت دوم -که پس از ۲۰ سال رسما اعلام شده بود قرار است با همان تیم قبلی ساخته شود- با مرگ رابین ویلیامز، از بین رفت. کسی هم چه می‌داند. شاید دست‌نخورده ماندن خاطرات خانم داوت فایر، بهتر باشد. هرچند ویلیامز نشان داده بود هرگز به درجا زدن و تکرار خودش، راضی نیست. به هر رو، خانم داوت فایر، یکی از «شاه‌نقش»های تاریخ سینمای معاصر باقی خواهد ماند.

۱۹۹۵- Jumanji

جو ما نجی هم یکی دیگر از «خانوادگی»های ویلیامز است که قابلیت بارها و بارها دیده شدن را دارد. بعید می‌دانم کسی باشد که از داستان این فیلم و جعبه اسرارآمیزش را نداند. بازی ویلیامز در نقش آلن پریش، بعید است بعد از حتی یک بار دیده شدن، از یاد کسی برود. آن صحنه‌های اولیه بازی او که پس از سال‌ها از درون جنگلِ جومانجی، بیرون آمده بود یا صحنه‌های بازی‌اش در مقابل هجوم جانوران و تخریب خانه (که همگی در مقابل پرده سبز، یا آن زمان آبی بود!)، این فیلم را به یکی از فانتزی‌های خوش‌ساختی تبدیل کرد که یک انتخاب مناسب برای یک بعدازظهر کسالت‌آور جمعه و جمع‌های دوستانه و خانوادگی دور همی است.

۱۹۹۷- Good Will Hunting

بالاخره نوبت اسکار گرفتن رابین ویلیامز رسیده بود؛ یکی از نقش‌آفرینی‌های او که کمتر مایه‌های کمیک داشت. ویلیامز به نقش روانشناسی به نام جان مگوایر، به کمک جوانی می‌آید که به‌عنوان سرایدار در دانشگاه کار می‌کند و استعدادهای عجیب و غریبی در حل مسائل دارد. رد و بدل کردن دیالوگ‌های به‌یادماندنی و سبکِ بازی پینگ‌پنگی ویلیامز و مت دیمون در سکانس‌های مختلف در مقابل هم، نهایتا اعضای آکادمی را مجاب کرد که اولین -و متاسفانه آخرین- اسکار ویلیامز را برای نقش مکمل به او بدهند. بازی در فیلم گاس ون سنت، شاید بهترین نقش‌آفرینی رابین ویلیامز نبود، اما فیلمنامه قوی، بازیگران نقش مقابل عالی و در مجموع چون همه چیز در سر جای خودش قرار داشت، این «درام» محض، بدل به یکی از بهترین‌های رابین ویلیامزی شد که بیش از هرچیز با نقش‌های کمدی شناخته‌می‌شود.

۱۹۹۸- What Dreams May Come

باز هم یک «غیرکمدی» موفق و سنگین دیگر در فضایی کاملا متفاوت از رابین ویلیامز. این بار در نقش پزشکی به نام کریس که برای نجات همسر و جمع کردن خانواده‌ای که در تصادف داده از دست است، به سفر می‌رود؛ سفری در دنیای پس از مرگ. در دوزخی وام گرفته از «کمدی الهی» دانته و بهشتی الهام گرفته، از نقاشانی مانند هیرونیموس بوشِ هلندی، ویلیامز به جست‌وجوی همسرش -که به دلیل خودکشی در دوزخ به سر می‌برد- به اعماق جهنم سفر می‌کند. چه سرنوشت غریبی که آخرین شوخی ویلیامز بزرگ، خودکشی بود! اما در فیلم، اعتقادات دکتر، برای فرستادنش به اعماق سیاه دوزخ و بیرون کشیدن همسرش به کمک نیروی عشق و بازگرداندنش به بهشت، کافی است. فیلم در مجموع اثری است به‌یادماندنی که اکنون و پس از مرگ ویلیامز، تاثیر گذارتر از قبل هم به چشم خواهد آمد.

۲۰۰۲- Insomnia

یک همکاری ماندگار دیگر با یکی از اساتید و اسطوره‌های زنده بازیگری، آل پاچینو بزرگ و تحت نظر کارگردانی که در آن روزها، هنوز در گام‌های ابتدایی مسیر حرکتش به سمت یک نابغه محبوب بود، کریستوفر نولان. رابین ویلیامز در این تریلر جنایی، در مرکز توجه نیست، اما در پایان فیلم، به کاراکتر اصلی بدل می‌شود. پاچینو در نقش یک کارآگاه پلیس به آلاسکا رفته است تا سرنخ‌های یک جنایت را بررسی کند. او در تصادفی باعث مرگ همکارش می‌شود و براثر عذاب وجدان به مرور توانایی خوابیدن را از دست می‌دهد. در این بین ویلیامز، با نقش‌آفرینی عمیق و چندلایه، بدل به یکی از نقاط قوت فیلمی می‌شود که ستاره‌های کمی ندارد. بازی ویلیامز در این فیلم را می‌توان نمونه‌ای مشابه بازی کوین اسپیسی در مظنونان همیشگی دانست.

پیشنهاد ویژه: تمامی استندآپ کمدی‌های رابین ویلیامز، به‌خصوص دو عنوان: Live on Broadway ۲۰۰۲ و Weapons of Self Destruction ۲۰۰۹. این دو برنامه در مجموع حدود ۳ ساعت از خلاقانه‌ترین، خنده‌دارترین و متنوع‌ترین مجموعه کمدی‌های کلامی هستند که می‌توانید تصور کنید. اوج پختگی یک کمدین و یک شوی تک‌نفره. برنامه‌هایی که در بین شوخی‌های مسلسلی و بدون وقفه رابین ویلیامز، همان قدر فرصت تنفس دارید که او دارد: گاهی در حد یکی دو جرعه آب خوردن! مجموعه‌ای از متنوع‌ترین جوک‌های سیاسی، اجتماعی و...، در کنار ده‌ها مورد تقلید صدا و رفتار شخصیت‌های معروف -البته در صورت تسلطِ نسبتا خوبِ شما به زبان انگلیسی!- می‌تواند به صورت تضمینی، حداقل به مدت چهار، پنج بار دیده شدن، شما را غرق در خنده‌های از ته دل کند. چیزی که رابین ویلیامز بزرگ و دوست‌داشتنی را بیش از همه چیز شاد می‌کرد.

دوست دارم این نوشته را با سخنی به‌یادماندنی از خودِ ویلیامز به پایان ببرم. سخنی که در کنار آثارش و رفتارهای قابل تحسین اجتماعی او، به خوبی نشان از شخصیت قابل تحسین او دارد: مهم نیست که مردم چه می‌گویند، واژه‌ها و ایده‌ها می‌توانند جهان را دگرگون کنند

ذره بین

رابین ویلیامز در جاده پارادایس

مردی روی دوچرخه

| مترجم: مریم صفایی |

جاده پارادایس دور شهر تایبرون می‌پیچد و نوار ساحلی مارین را دربرمی‌گیرد. این جاده حلقه‌ای را از سانفرانسیسکو تا ساسولیتو تشکیل داده و منظره شهر، پل ریچموند و کوه‌های اطراف را نمایان می‌کند. این جاده به درون شهر می‌رود و گردشگران را وارد مسیر دره میل، سن رافائل، سن آنسلمو و فیرفکس می‌کند، روستاهای باستانی و زیبایی در این شهر که مطابق با سبک و مد روز به نظر می‌رسند. رابین ویلیامز جاده پارادایس را برای رسیدن به این شهرها رکاب می‌زد. رابطه ویلیامز با دوچرخه‌سواری، شهر مارین و سانفرانسیسکو به‌مثابه پیوندی عمیق بود. روز دوشنبه خبر خودکشی فرزند تحسین‌شده این منطقه، کالیفرنیای شمالی را در ماتم بزرگی فروبرد. اوبهترین کمدینی بود که نسلش می‌توانست عرضه کند و شهرت این هنرپیشه به قدری بود که اگر بخواهیم اورا طور دیگری معرفی کنیم در کلام، صداقت کافی به خرج نداده‌ایم. با تمام این اوصاف، سبک او در زندگی روزمره‌ای که در این شهر از اوبه جای ماند، برایش گذرگاه امنی را به‌عنوان یک همسایه و شهروند ایجاد کرده بود.

قهوه‌خانه مارین کافی روستر در سن آنسلمو جایی است که رابین ویلیامز گهگاهی پس از طی مسیر طولانی دوچرخه‌سواری در راه برگشت به خانه در تایبرون در آن توقف می‌کرد. «فلیشیا برگس» متخصص قهوه اسپرسو در این محل گفت: «البته همه اورا به‌خاطر شهرتش می‌شناختند، اما در این اطراف اوبه‌عنوان دوچرخه‌سواری با علاقه، خوش‌رفتار و یک انسان به‌واقع خوب نیز شناخته می‌شد. شهر کوچک مارین به دوچرخه‌سواری شهره است، مردم این شهر به دیدن اوراودوچرخه‌اش عادت داشتند.» درحالی که فلیشیا صحبت می‌کند، دو مشتری این قهوه‌خانه نیز داستان‌های خود را هنگام دیدار با ویلیامز تعریف می‌کنند.

ویلیامز درباره علاقه شدید خود به دوچرخه‌سواری در یک شبکه اجتماعی گفته بود: «کار مورد علاقه من دوچرخه‌سواری است. به‌نظر من می‌توان دوچرخه را نوعی مراقبه متحرک تلقی کرد.» این کمدین در تمام دوچرخه‌فروشی‌های محلی پرسه می‌زد و همه اورا می‌شناختند. «اریک لینک کویست» دستیار فروش در فروشگاه مایک بایکی در سن‌رافائل است که در دوره «مورک و میندی» طی ۱۵ سال خدمات خود را به این هنرپیشه ارایه داد و پس از آن از طریق دوچرخه‌سواری با او تعامل داشت. «لیند کویست» آخرین‌بار ویلیامز را در یک جشن خصوصی روز چهارم جولای در سومونا ماونتین دید، نقطه‌ای که ویلیامز به‌شدت علاقه‌مند به دوچرخه‌سواری در آن بود. یکی از خنده‌دارترین مردان دنیا به وسیله یک دوچرخه فوق‌سبک برای رسیدن به این شهرهای کوچک رکاب می‌زد، اما فرم بدنی و ظاهرش به وضوح اورا از سایر دوچرخه‌سواران حرفه‌ای متمایز و هویتش را نیز فاش می‌کرد. براساس اظهارات «کوک‌فان» در فروشگاه تام‌بایکس در دره‌میل، اگرچه دوچرخه‌سواری جاده‌ای اغلب خطرناک‌تر توصیف می‌شود، اما شهرت ویلیامز موجب شد تا اودوچرخه‌سواری کوهستانی را به‌عنوان یک اقدام امنیتی و پیشگیرانه رها کند. بنابراین ویلیامز صرفا رکاب‌زنی در این شهرها را انتخاب کرده بود و در مسیرهای خود یک حلقه غیررسمی از فروشگاه‌های دوچرخه‌فروشی، قهوه‌خانه‌ها و کتابفروشی‌ها را ساخته بود که در جریان این رکاب‌زنی‌ها به آنها سر می‌زد. «جانی نولز» از دوستان دوچرخه‌سواری ویلیامز معرفی این کمدین به دخترش را به یاد می‌آورد. ویلیامز با اشاره به این‌که خانواده‌اش خانه‌ای در یونان داشته‌اند، به زبان یونانی با دختر نولز احوالپرسی می‌کند، پس از این ماجرا دختر نولز هنوز باور نکرده که این شخص به واقع رابین ویلیامز بوده است. نولز می‌گوید، این کمدین که در حال پریدن راودوچرخه‌اش بود و زیپ لباس ورزشی خود را می‌بست بلند شد، سینه‌اش را صاف کرد و گفت: من رابین ویلیامز هستم، غیر از من چه کسی در دنیا این‌قدر پشمالو است؟! تقریبا ۱۰ سال پیش ناولز که در فروشگاه تام‌بایکس کار می‌کرد، ویلیامز را به‌عنوان مشتری مرکز دوچرخه سان‌شاین در فیرفکس می‌شناخت. پدر ناولز سرطان داشت. وقتی ویلیامز اورا دید برایش کتاب «این کتاب درباره دوچرخه نیست: بازگشت دوباره من به زندگی» نوشته لنس آرمسترانگ را هدیه برد. نولز که می‌دانست ویلیامز و آرمسترانگ رابطه دوستانه‌ای با هم دارند، از اوخواست کتاب را به امضای قهرمان مسابقات تور دوفرانس برساند، ویلیامز دو هفته بعد کتاب امضا شده را آورد و جمله خود را با یک مضمون کمدی اضافه کرده بود.

بعد ویلیامز پرسید که پدرت کجا زندگی می‌کند، وقتی فهمید تنها چند خانه با فروشگاه فاصله دارد گفت برویم و سلامی عرض کنیم. اما متاسفانه در آن لحظه پدر نولز در سانفرانسیسکو برای شیمی‌درمانی حضور یافته بود، اما عاشق این بود که برای همه تعریف کند رابین ویلیامز به دیدن او آمده است.

نولز گفت: او باعث شد تا ما فکر کنیم از این که با اودوستیم بسیار خوش اقبالیم، همین مسأله برای بسیاری دیگر چندان خوشایند نیست. مردی که ما فکر می‌کردیم بسیار خوشحال و خنده‌دار است و عامل شادی ما در زندگی‌مان بود، خودش بسیار افسرده بود. «برد مک کنزی» درباره ویلیامز را از دوچرخه‌فروشی ۳ رینگ سایکلز در سن انسلمو گفت: «هر وقت به این‌جا می‌آمد، با فرزندان من بازی هپی‌فیت را انجام می‌داد. کاری سرگرم‌کننده بود، به نظر می‌رسید نمایشی داریم که رابین ویلیامز نیز بخشی از آن است. در فروشگاه ما تنها خانواده من حضور داشتند و انجام این بازی برایمان بسیار جالب بود.» در صنف فروشندگان محلی دوچرخه ویلیامز به‌عنوان یک حامی و گاهی به‌عنوان یک منجی پذیرفته شده بود. وقتی یک فروشگاه مشهور دوچرخه‌فروشی در سانفرانسیسکو درسال پیش تأسیس شد، این هنرپیشه پیشنهادی در مزایده مطرح کرد تا فروشگاه در دست مدیران کنونی آن باقی بماند. اومبلغ ۲۰۰ هزار دلار را پیشنهاد کرد و ناگهان مزایده شکست خورد. چند سال پیش وقتی یکی از دوچرخه‌فروشی ساسولیتو به‌واسطه اختلاس یکی از کارمندانش با مشکلات عدیده‌ای روبه‌رو شد، تونی تام، صاحب این فروشگاه روزگار سختی می‌گذراند. ویلیامز برایش یک چک ۱۰ هزار دلاری نوشت و هنگامی که تام از پیشنهاد کمک ویلیامز سرباز زد، او عنوان این چک را «پیش‌پرداختی برای دوچرخه‌ها» مطرح کرد. در همین رفت و آمدها به دوچرخه‌فروشی‌ها بود که اوبرای خرید قطعات کوچک و دنده به منظور ایجاد تغییرات دلخواهش راودوچرخه به فروشگاه‌ها می‌رود و دوچرخه بیانچی ۱۲ هزار دلاری را خریداری کرد، همان دوچرخه‌ای که بسیاری از فروشندگان آن را تحسین کرده‌اند. خرید آن موجب شد یک دوچرخه دیگر به کلکسیونی که نزدیک به ۱۰۰ دوچرخه در آن بود، اضافه شود، بعدها اودوچرخه‌هایش را برای کمک به خیریه حراج کرد که کار چندان کوچکی هم نبود.

«جورج تراوین» دوچرخه‌سازی در فروشگاه تام بایکس گفت: «گاهی می‌آمد و قطعات ویژه‌ای را سفارش می‌داد و پس از آن برای گرفتن قطعات بازمی‌گشت. می‌توانست این قطعات را از طریق اینترنت یا توسط یک دستیار خریداری کند اما همیشه خودش می‌آمد و در صف منتظر می‌شد، درست شبیه همه افراد دیگری که به فروشگاه می‌آیند.» تراوین در ادامه گفت: «این‌که همیشه سعی می‌کرد از فروشگاه خرید کند، نشانه حمایت و از این صنف بوده است. ویلیامز مردی فروتن و ساکت و در یک کلام مرد خوبی بود.» یکی از کارکنان کتابفروشی و قهوه‌سرای پایین همین خیابان نیز نظر مشابهی دارد. ویلیامز کمتر از ۲۴ ساعت پیش از مرگش با «مورت سهل» در قهوه‌خانه یک قهوه خورده بود. یکی از کارکنان این قهوه‌سرا می‌گوید: «فروشگاه بارنز و نوبل در همین نزدیکی‌هاست اما او همیشه به این‌جا می‌آمد تا برای دخترش کارت تبریک تولد خریداری کند و هنگامی که می‌خواست کارتی را انتخاب کند از ما می‌پرسید که فکر می‌کنیم کدام یک قشنگ‌تر است.» طی ۱۰ سال گذشته ویلیامز سه‌شنبه شب‌ها تا محل تئاتر تروکمور تون در دره‌میل رکاب می‌زد تا در نمایش «کمدی با مارک پیتا و دوستان» حضور یابد. «جولین کائلون» مدیر بازاریابی این تماشاخانه می‌گوید: «ویلیامز به نوعی بهشت امن خودش را در ست کرده بود، به این‌جا می‌آمد و راموضوعات جدید خودش کار می‌کرد.» پس از اجرا، ویلیامز با «سهل» در رستوران واسکو شام می‌خورد. سه‌شنبه پس از مرگش برای اولین‌بار نمایش لغو شد. چراغ‌های تماشاخانه خاموش شده و طرفداران گل‌ها و کارت‌هایی که حاوپیامی به یاد ویلیامز بود را مقابل آن قرار دادند. ویلیامز دیگر در جاده پارادایس دوچرخه‌سواری نمی‌کند و دیگر در هیچ‌کدام از دوچرخه‌فروشی‌ها توقف نمی‌کند. او دیگر قطعات دوچرخه نمی‌خرد، قهوه سفارش نمی‌دهد و هیچ یادداشتی در کتابی نمی‌نویسد، اما بین همه این نقاط توقف بین سانفرانسیسکو و سونوما و مارین رابین ویلیامز جریان دارد.

منبع: هالیوود ریپورتر